

چه کسانی اقوام ایرانی را به شورش و تجزیه‌طلبی سوق می‌دهند؟ - انصاف‌علی هدایت

ملت ایران! آقای رئیس جمهور!

چه کسانی اقوام ایرانی را به شورش و تجزیه‌طلبی سوق می‌دهند؟

انصاف‌علی هدایت

سه شنبه ۲۵ آذر ۱۳۸۲

ملت ایران! آقای رئیس جمهور!

من انصاف‌علی هدایت؛ روزنامه‌نگار آزاد و مستقل هستم که در آذربایجان - تبریز زندگی و کار می‌کنم. من آذری اصیل از خطه بابک خرمینم. از حقیقت گویی باکی ندارم. اما اعتراف می‌کنم که به عنوان يك روزنامه‌نگار آزاد به آذربایجان، به وطنم و برادران، خواهران، هم‌خونی‌ها، هم‌تاریخی‌ها، هم‌فرهنگی‌ها، هم‌زبانی‌ها، هم‌دینی‌ها، هم‌مذهبی‌ها و هم‌دردهایم "خیانت" کرده‌ام. من خود را در پشت سد "مستقل بودن حرفه‌ای" پنهان کرده بودم. من خود را در پشت دیوار "عدم موضعگیری سیاسی" مخفی کرده بودم. من خودم را در میان اخبار ریز، گم کرده بودم و نمی‌خواستم آن‌ها را ببینم. من به گفته مرحوم دکتر علی شریعتی "الینه" شده بودم و داغ دل بزرگ ملت و درد دایمی همسایه‌هایم، هم‌خون‌هایم را نمی‌دیدم...

می‌دیدم. اما خودم را فریب می‌دادم. من هم مثل شما (امیدوارم این داوری من خطا باشد و اگر به خطا متهمتان کرده‌ام، عذر می‌خواهم) و بعضی همکارانتان، آن‌ها را متهم می‌کردم و با همین توهم و اتهام ساختگی، آنان را از حقوق خودشان محروم می‌کردم و لایق حق و حقوق قانونی خودشان نمی‌دانستم.

آقای رئیس جمهور! من هم مثل شما بودم. من از موضع يك روزنامه‌نگار هر چه را که می‌دیدم، منتقل نمی‌کردم. تحلیل‌های اتهام آلود رسمی، حکومتی و آموزشی در مدارس و دانشگاه‌ها، به من اجازه نمی‌داد تا همه حقیقت را بدانم و بگویم. تنها به من اجازه می‌داد تا بخش ریز و حاشیه‌ای حقیقت این منطقه را دیده و بگویم.

آقای رئیس جمهور! باید از سید ابراهیم نبوی و سریال اعترافات او، تشکر کنم. او راست می‌گوید که چشمان من به هنگام اعترافاتم، باز کردند و من بخشی از حقیقت را با مشت و لگدهای آنان (لباس شخصی‌ها) دریافتم.

من هم مثل حضرت عالی، عقاید ایده آل و خوبی برای هموطنانم داشتم. رفاه، سعادت، آزادی، برابری همه در مقابل قانون، امنیت برای همه از جمله مخالفانم و... را می‌خواستم. من هم مثل شما، یکپارچگی ایران را در سر می‌پروراندم و نمی‌دیدم و نمی‌خواهم ببینم که این خاک، تجزیه و تقسیم شود. اما همین آرزوها و خواست‌های شیرینم، مرا تسلیم تحلیل‌های توطئه آلود، اطرافیان و دوستانم کرده بود. همین خواست‌های انسانی، به من هم مثل شما، اجازه نمی‌داد تا همه مسائل را ببینم. تنها می‌توانستم، از دریچه چشم ماموران اطلاعاتی امنیتی، به مسائل کشور - آذربایجان نگاه کنم. در نتیجه، آزادی، امنیت، برابری در مقابل قانون، احترام به خواست عمومی و فرهنگ این منطقه و... را قربانی آن خواست‌های عمومی مردم می‌کردم و آن‌ها را نادیده می‌گرفتم تا متهم به طرفداری و پخش اخبار "سیاسی"، "قومی" و "تجزیه‌طلبانه" نشوم.

نمی‌خواستم خیانت کنم. اما متأسفانه با نادیده گرفتن تنه بزرگ و عظیم حقیقت و با پرداختن به چند برگ و شاخه، خیانت کردم.

ملت ایران! مردم آذربایجان! اقوام ایرانی!

من به عنوان يك خبرنگار آزاد، شرمندهم. پشیمانم. آیا مرا عفو می‌کنید؟...

ملت ایران! مردم آذربایجان! اقوام ایرانی! سیاستمداران و فعالان سیاسی! آقایان و خاتمه‌هایی که به سرنوشت ایران می‌اندیشید! من به شرح زیر اعتراف می‌کنم و کوتاهی در انجام وظیفه‌ام را می‌پذیرم:

من به عنوان يك خبرنگار، بارها و بارها دیده‌ام که تعداد زیادی از دانشجویان ایران زمین با وابستگی قومی و خونی به آذربایجان، از دانشگاه‌ها، طومارها و نامه‌هایی به سران ایران نوشتند و از وضع اسف بار قوم، نژاد و هم‌خونی‌های خود به آنان گلگه کردند. من خبر این خواست‌های عمومی فرزندان دانشجوی شما را نادیده گرفتم و با زدن مهر "تجزیه‌طلب" یا "بچه‌های افراطی" به آنان و رفتارشان، خبر اعتراض و موارد اعتراضشان را به رسانه‌های عمومی مخابره نکردم. تازه، اگر هم خبر را ارسال می‌کردم، رادیوها، تلویزیون‌ها، خبرگزاری‌ها، روزنامه‌های اصلاح طلب و محافظه کار، آن‌ها را چاپ می‌کردند؟

به طور حتم، چاپ نمی‌کردند. چرا؟ چون، وقتی که من هم خون آنان باشم و به درد آنان توجه نکنم و آنان را به تجزیه طلبی و

رادیکالیسم، متهم کنم، آیا رسانه‌های دولتی و وابسته به قدرت و حاکمیت که خود، یکی از ارکان رسمی ترویج ذهنیت "تجزیه

طلبی" برای فرزندان این ملت هستند، مرا متهم به طرفداری از تجزیه طلبان، نمی‌کردند؟ آیا اخبارم را پخش یا منتشر می‌کردند؟

اعتراف می‌کنم که نه تنها به طومارهای دانشجویان توجه نکردم، بلکه به عکس العمل و رفتار رنس جمهور، رهبر، رئیس مجلس،

نمایندگان مجلس، رئیس قوه قضائیه هم توجه نمی‌کردم و پاسخگو نبودن حاکمان و سیاستمداران را طبیعی فرض می‌کردم. باورم

شده بود که این دانشجویان حق ندارند، "خواستی" و آرزویی (هر چند قانونی) داشته باشند. آیا شما هم مثل من نیستید؟

من هیچ وقت در پی آن نبودم که سران کشور ایران، چه پاسخی به خواست‌های منطقی یا غیر منطقی، قانونی یا غیر قانونی،

تجزیه طلبانه یا وحدت طلبانه دانشجویان دادند. آیا سران کشور، آنان را بخشی از مردم ایران تصور کرده و به آنان جواب (مثبت

یا منفی) داده‌اند؟ من نمی‌دانم.

اعتراف می‌کنم و آماده‌ام تا در هر دادگاهی، محاکمه شوم؛ در طول 24 سال گذشته، روز، هفته، ماه، فصل و سالی نبوده است که از اقوام ترک، عرب، بلوچ، کرد، لر، شمالی و... دستگیر و زندانی نشده باشند. اتهام این بخت برگشته‌های سیاسی، آن بود که مثل

من "الینه" نشده بودند و درد خود و همشهری‌هایشان را می‌دیدند و موضع‌گیری می‌کردند و خواستار پاسخگویی حکومت، بودند. من اخبار مربوط به این زندانیان را در پرونده "تجزیه‌طلب" می‌گذاشتم و از پایمال شدن حقوق قانونی آنان، به عنوان شهروندان عادی هم، خبری نمی‌دادم و در حد توان خود، از حقوق آنان، دفاع نمی‌کردم. در حقیقت، من هم مثل اغلب سران حکومت، به آنان حقی قابل نبودم. گرچه "زنده باد مخالف من" می‌گفتم اما آنان را در حد "مخالف" هم نمی‌دیدم که حقی دارند. این در حالی بود که حتی اگر آنان، وابسته به بیگانه، تجزیه‌طلب و خائن هم بودند، حق داشتند از حمایت‌های قانونی ایران، بهره‌مند شوند. حق داشتند تا از توجه محافل سیاسی، احزاب، گروه‌ها، انجمن‌ها و جمعیت‌ها برخوردار باشند. حق داشتند، با توجه به دلایل و مدارک مستدل، محاکمه شوند.

این در حالی بود که آنان را به پای میز محاکمه می‌بردند. در حالی که هیچ مدرکی جز اعترافاتشان، نبود. اعترافاتی که بعد از تحمل چند ماه شکنجه و تحمل زندان انفرادی (!) از آنان گرفته شده بود و من به عنوان خبرنگار، قاضی و بازجویان را در هر گونه رفتار فراقانونی و غیر قانونی (!) با آنان، محق می‌دانستم و به قاضی و بازجویان حق می‌دادم تا به آنان "حد" (!) جاری کنند تا از آنان اعتراف بگیرند.

اعتراف می‌کنم که اگر در تهران، یک فعال سیاسی سرفه می‌کرد، به آن عکس العمل نشان می‌دادم. زاویه اخبار را به آن و عکس العمل‌های سران کشور و سران سه قوه، زوم می‌کردم اما اگر یک و حتی ده‌ها تبریزی، اردبیلی، ارومیه‌ای، سنندجی، بانه‌ای، کرمانشاهی، آبادانی، اهوازی، بندر عباسی، زاهدانی و... ماه‌ها در زندان انفرادی می‌ماندند، اگر ماه‌ها با خانواده‌هایشان ملاقاتی نداشتند، اگر خانواده‌اش، ماه‌ها به دنبال سرنخی از محل بازداشت و سلامتی آنان بودند، اگر پدر، مادر، همسر و بچه‌هایشان از این اداره به آن اداره می‌رفتند تا شاید خبری از زنده بودن عزیزشان بیابند و مایوسانه بر می‌گشتند و... برای من مهم نبود. مگر آنها هم انسان بودند و هستند که من به حقوق آنان و خانواده‌هایشان توجه کنم؟

حق همیشه با ماموران اطلاعاتی _ امنیتی، بازجویان و قضات بود و است که پوست از کله "تجزیه طلبان" زبان دراز (!) بکنند. نباید به آنان رحم کرد! اصلاً نباید برای دستگیری، بازداشت، زندانی کردن، بازجویی و محاکمه آنان، به قانون عادی کشور توجه کرد. قانون در خدمت کسانی است که "تجزیه طلب" نیستند و این مهر به پیشانی آنان، نخورده است. این مهر تنها به پیشانی کسانی چون من نمی‌خورد که درد خودم و همسایه‌هایم را نمی‌بینم و اعتراض هم نمی‌کنم. بلکه از اینان که حق قانونی خود را می‌خواهند، شاکمی هم هستم.

اعتراف می‌کنم: هر کس که در میان قوم من سر و گردنی از دیگران بلند بود، چهره سیاسی، اندیشمند، فرهنگی، ادبی، دانشگاهی، محقق و... بود و اندیشه‌های تهرانیان را نشخوار نمی‌کرد، من آنان را آدم حساب نمی‌کردم. مگر می‌شود، آدم سیاسی، اندیشه‌ورز، فرهنگی، دانشگاهی و محقق بود اما چیزی جز اندیشه‌های رسمی و غیر رسمی تهران‌نشینان به زبان آورد؟ این از کفر بدتر است! این تجزیه طلبی! است. کفر با شهادتین از میان می‌رود اما استقلال در اندیشه‌ورزی! نه! هرگز! مگر ممکن است؟ من اعتراف می‌کنم که به علمای دین و مراجعی که از اقوام ایرانی، بویژه آذربایجانی بودند، توجهی نکردم. آنان را مستوجب زندان، شکنجه، آبروریزی و اعدام می‌دانستم. چرا؟ چون، آذربایجانی، کرد، عرب و... بودند. کدام قومی، یکی از بزرگترین مراجع دینی خود را بدون حمایت، به دست یک روحانی کوچک می‌دهد تا او را محاکمه کنند؟ متأسفانه، من این کار را کرده‌ام!

آیا آیت‌الله شریعتمداری نقش کمی در انقلاب اسلامی داشت؟ آیا اگر حمایت‌های او از آیت‌الله خمینی نبود و مردم را به انقلاب و حمایت از آیت‌الله خمینی دعوت نمی‌کرد، مسیر انقلاب، همانی بود که بود؟

آفرین به قوم فارس! که از آیت‌الله منتظری حمایت کرد. او را تنها نگذاشت. مگر فرق آیت‌الله منتظری با آیت‌الله شریعتمداری چه بود؟ جز آن که آیت‌الله منتظری ولایت مطلقه فقیه را 15 سال دیرتر از آیت‌الله شریعتمداری مردود دانست؟ آیا جز آن بود که آیت‌الله شریعتمداری به برخی از اصول قانون اساسی معترض بود؟ و می‌خواست دین از سیاست جدا باشد؟ و نهاد روحانیت در حکومت، شریک نباشد؟

من به عنوان خبرنگار و شما به هر عنوانی، برای اعاده حیثیت آن مرجع عظیمای شیعه آذربایجانی و کسانی که به دست مقلدان خود آن مرجع (قاضی‌های دادگاه انقلاب و ویژه روحانیت) اعدام شدند، خلع لباس شدند، چه کردید و چه کردیم؟ برای من به عنوان خبرنگار، هیچ وقت مهم نبود که چرا روحانیان طرفدار آیت‌الله شریعتمداری خلع لباس و خانه‌نشین شدند؟ چرا مساجد آنان را از دستشان گرفتند و روحانیان وابسته به حکومت را به جای آنان گذاشتند؟ روحانیان وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی که فقط عقاید حکومتیان مرکز نشین را تکرار می‌کنند.

ملت ایران! آقای رئیس جمهور!

راستی! جرم این روحانیان (طرفداران آیت‌الله شریعتمداری) جز ظررداری از اندیشه، چه بود؟ آیا به جرم اندیشه‌ورزی و تسلیم نشدن به اندیشه رسمی تهران نشین‌ها، باید خلع لباس شد؟ باید در مسجد نماز نخواند؟ مگر شما در مورد اصل 110 قانون اساسی و اختیارات رهبری، انتقادی ندارید؟ مگر شما و ما بعد 24 سال به نقطه‌ای که مرحوم آیت‌الله شریعتمداری فرموده بودند، نرسیده ایم؟

من اعتراف می‌کنم که هیچ گاه، دنبال دفاع از روحانیان قوم خودم نبودم. مگر می‌شد، باشم؟ مگر ندیدیم با چه صحنه‌سازیها، هواداران ساده آن مرحوم را دستگیر کرده و با کوتاهترین محاکمه تاریخ انقلاب، اعدام کردند؟ من نمی‌دانم که چه تعداد روحانی هوادار عقیده آن مرجع بزرگوار، خلع لباس شده و خانه نشین شده‌اند؟ اما می‌دانم که هر سال، چند ماه مانده به سالروز فوت آن مرحوم، روحانیان با لباس و بی لباس، به ساختمانهایی فرا خوانده می‌شوند. تهدید می‌شوند. اولتیماتوم دریافت می‌کنند و در بعضی موارد، بازداشت می‌شوند تا آن مقطع، سپری شود.

من نمی‌خواستم این‌ها را ببینم و ندیده‌ام. برای همین هم، اطلاعات چندانی از آنان ندارم اما آیا مایل هستید از لحظه لحظه‌های روحانیان درباری - حکومتی، عقاید و رفتارشان خبر تقدیم کنم؟ خریدار هم دارد! آیا عصبانی نشده‌اید؟ آیا به خاطر نوشتن همین

چند جمله در مورد آیت الله شریعتمداری، بازداشت و زندانی نخواهم شد؟ باور بفرمایید که من هیچ وقت مقلد او نبوده‌ام. اکنون هم به هیچ روحانی، مقلد نیستم. مسلمان بدون تقلیدم. (این هم برای تبرئه‌ی خودم و اخذ امان‌نامه!)

ملت ایران! آقای رئیس جمهور!

اعتراف می‌کنم: اعتراف می‌کنم که که جز در چند مورد، به خواست عموم اقوام ایرانی، به ویژه آذربایجانی‌ها توجه نکرده‌ام که همیشه خواستار اجرای اصول قانون اساسی از جمله اصول 15 و 19 آن، بوده‌اند. آنان، بارها و بارها نامه‌ها و طومارها امضا کرده و به حضور شما؛ ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران ارسال کرده و "عاجزانه" از شما خواستار اجرای قانون اساسی شده‌اند. اما من در مورد صدها نامه و طوماری که به شما و رئیس جمهوران قبل از شما نوشته شده، خبری ندارم.

راستی! تجزیه طلب، کیست؟ هر کس که خواستار اجرای قانون اساسی باشد، تجزیه طلب است؟ هر کس که بدون توطئه، نیرنگ و بده و بستان سیاسی از سران این مملکت بخواهد تا قانون اساسی را اجرا کرده و به او هم اجازه دهند تا "در کنار زبان فارسی (رسمی) به زبان ترکی، کردی، عربی و... درس بخواند و بنویسد"، تجزیه طلب است؟

در این صورت، آیا تجزیه طلب‌تر از قانونگذار، کسی است که این حق طبیعی را به حق قانونی هم تبدیل کرده است؟ من نمی‌دانم. اما آیا شما می‌دانید که چه تعداد از جوانان آذری، کرد، لر، عرب، بلوچ و... به خاطر همین خواسته، در زندان هستند؟

آیا شما می‌دانید، چه تعداد از جوانان ایران زمین، به خاطر همین خواسته، تجزیه طلب شمرده شده و بدون هیچ سند و مدرکی، محاکمه و به زندان و یا اعدام محکوم شده‌اند؟ راستی! فرمودید که یک زندانی مطبوعاتی در زندانها، است و اصلاح فرمودید که به "لیگابو" گفته‌اید که 26 زندانی مطبوعاتی داریم. آیا می‌دانید به خاطر این خواسته، چه تعداد از جوانان و اندیشمندان اقوام ایرانی در زندانها می‌پوسند؟ یا در گذشته پوسیده‌اند؟ چه تعدادی هم اعدام شده‌اند؟

من هیچ وقت این را خبر نکردم که دولت شما با گذشت حدود 6 سال از ریاست جمهوری حضرت عالی، به وزارت آموزش و پرورش، به وزارت آموزش و فناوری، به وزارت آموزش پزشکی و... به وزارت کار و امور اجتماعی، به وزارت کشور و... ماموریت داده باشد تا مواد مربوط به آموزش زبان هر قومی را در آن منطقه، گرد آورده و به کتاب آموزشی تبدیل کنند.

آیا این خواسته جوانان آذربایجان، کردستان، سیستان و بلوچستان، لرستان، خوزستان و... از نظر شما قانونی است؟ اگر قانونی است، چرا به آن توجهی نفرموده‌اید؟ حال که پس از گذشت 24 - 25 سال از انقلاب، به این خواسته توجهی نشده، این اقوام چگونه می‌توانند از حکومتیان خواستار اجرای قانون اساسی باشند؟

آیا می‌دانید که چه طور جوانان اقوام ایران را به تفکر تجزیه‌طلبی سوق می‌دهند؟ جوانان این اقوام فکر می‌کنند، تهرانیان و حکومتیان، آنان را جزو ایرانی و سرزمینشان را جزو ایران، حساب نمی‌کنند. با آنان چنان رفتار می‌شود که اعراب مهاجم، با ایرانیان رفتار می‌کردند.

تجزیه طلب نامیده می‌شوند. اجازه ندارند در مدارسشان به زبان قومی خود هم آموزش ببینند. تاریخ آنان، در کتابهای درسی کنونی ایران، جایگاهی ندارد. در کدام کتاب درسی از آذربایجان، از کردستان، لرستان، بلوچستان و... به نیکی یاد شده است؟ موسیقی و رقص آنان چه جایگاهی در دانشگاه‌ها دارد؟ لباسشان، آداب و رسومشان، شعر و ادبیاتشان در کدامین جایگاه قرار دارد؟ کدام سمینار علمی و رسمی در مورد مسائل این مناطق و مردم آن‌ها بر پا شده است؟ چند طرح تحقیقاتی مربوط به این اقوام در دست اجرا است؟ چه تعداد از مردم آن مناطق، به علت نبودن کار، مهاجرت کرده‌اند و می‌کنند؟ چه تعداد به قاچاق مشغولند؟ چه میزان از سرمایه ایران، در آن مناطق، سرمایه گذاری شده و می‌شود؟

می‌دانیم: متوسط نرخ رسمی بیکاری در کشور حدود 12 درصد گزارش شده است اما در تبریز 6% است. اما اگر آمار مهاجران از این منطقه را به آن بیفزاییم، نرخ بیکاری آذربایجان شرقی، از 16% هم تجاوز می‌کند. تازه این مربوط به یکی از صنعتی‌ترین شهرهای ایران و اقوام ایرانی است. آیا می‌دانید که نرخ بیکاری در استان‌های اردبیل، آذربایجان غربی، زنجان، کردستان، کرمانشاه، خوزستان، بلوچستان و... چه میزان گزارش شده است؟ از ارقام واقعی بیکاری (غیر رسمی و غیر اداری) چه خبر؟

آقای رئیس جمهور! آدم بیکار، بلوچ، کرد و عرب ایرانی، نان شب خانواده خود را از چه راهی بدست آورد؟ با کدام کار؟ آیا راهی جز قاچاق از ترکیه، عراق و کشورهای عرب، برای آنان سراغ دارید؟ تا کنون چه تعداد از این مردان به دنبال نان را با نام قاچاقچی دستگیر و زندانی کرده‌اند؟ آیا از آمار فروش دختران کرد، عرب، بندر عباسی و... به ثروتمندان کشورهای همسایه، خبر دارید؟ آیا می‌دانید؛ چرا خانواده‌های آن دختران، جگر گوشه‌هایشان را به یکی دو میلیون تومان می‌فروشدند؟ آیا می‌دانید ماهانه چه تعداد از فرزندان این اقوام ایرانی، به هنگام کار (قاچاق) به دست مأموران مرزی کشته می‌شوند؟ اما در همان حال، میلیاردها دلار کالای قاچاق از طریق حکومتیان، سازمان‌ها و نهادهای حکومتی، به کشور وارد می‌شود؟ آیا مجموع کالای قاچاق شده به وسیله این بیکاران، به اندازه بار یکی دو کشتی پهلو گرفته در اسکله‌های غیر مجاز است؟

من اعتراف می‌کنم که این‌ها را ندیده‌ام. درباره این موضوع‌ها، خبری ننوشته‌ام. من هم مثل حضرت عالی، تسلیم تحلیل‌های رسمی شده و چشم‌انم را بر واقعیت‌های جامعه‌ام بسته‌ام.

ملت ایران! آقای رئیس جمهور!

چه راهی برای جوانانی مانده است که خواستار اجرای قانون هستند، اما تجزیه طلب نامیده می‌شوند. خواستار توجه به آموزش رسمی تاریخ، زبان، موسیقی، رقص (فرهنگ و تمدن) مربوط به قوم خود هستند اما تجزیه طلب، خوانده می‌شوند. کار می‌خواهند، تجزیه طلب نامیده می‌شوند. به کشورهای خارجی سفر می‌کنند، تجزیه طلب خوانده می‌شوند. به حوادث تاریخی قوم خود توجه می‌کنند، تجزیه طلب نامیده می‌شوند. از شخصیت‌های سیاسی، دینی و تاریخی خود دفاع می‌کنند یا از آنان قدر دانی می‌کنند، تجزیه طلب نامیده می‌شوند.

راستی! می‌دانید که احترام به بابک خرم‌دین، در ردیف اتهامات تجزیه طلبانه است؟ می‌دانید که مردم آذربایجان حق ندارند از بابک خرم‌دین خود، تجلیل کنند؟ حق ندارند، هر سال، چند روز در کوه، دشت و جنگل‌های قلعه بابک، اجتماع بکنند و یاد و خاطره آن

قهرمان آذری را گرامی بدارند؟ راستی آیا بابک خرم‌دین به ایران و ایرانی خیانت کرده است که مستوجب این نوع برخورد با فرزندان و همخونی‌های وی شده است؟ در کدام کتاب درسی در مورد وی مطلبی چاپ شده است؟ آیا او جزو ایرانیان و آذربایجانش جزو ایران نیست؟ آیا تاکنون از تحلیل گران و مقام‌هایی که هزاران زن، مرد و جوان آذربایجانی را که در قلعه بابک اجتماع می‌کنند، تجزیه طلب و پان‌ترکیست نامیده‌اند، پرسیده‌اید که علت تجزیه طلبی آنان چیست؟ آنان چه می‌خواهند که تجزیه طلب شده‌اند؟

آقای رئیس جمهور! آیا در چند سال گذشته یک مامور اطلاعات یا پلیس، استاندار، فرماندار، بخشدار یا یک هم وطن "کلیبری" از رفتار ده‌ها هزار آذری که برای گرامی داشت یاد و خاطره بابک خرم‌دین در قلعه بابک گرد هم آمده‌اند، شکایت کرده‌اند؟ آیا از دماغ زن و مردی یا ماموری، خون آمده است؟ آیا سخنی گفته شده که به معنای تجزیه طلبی باشد؟ پس چرا راه‌ها را به روی مردم می‌بندند و اجازه نمی‌دهند، به قلعه بابک بروند؟ چرا آنان را مثل قاچاقچی مواد مخدر، بازرسی بدنی می‌کنند؟ چرا آنان را برای ساعت‌ها در "ایست _ بازرسی" های متعدد بین راه، در صف نگه می‌دارند؟ چرا صدها جوان را روزها قبل از سالروز تولد بابک خرم‌دین به سازمان‌ها و نهادهای امنیتی و انتظامی فرا می‌خوانند و از آنان تعهد می‌گیرند که به قلعه بابک نروند؟ چرا ده‌ها نفر را در راه قلعه بابک یا اطراف آن دستگیر، زندانی و محاکمه می‌کنند. البته می‌بینیم که ککتنان هم نمی‌گذرد که گاهی محاکمه‌ها چندین سال طول می‌کشند. جوانان آذربایجانی که از همه گوشه‌های ایران در آن جا گرد هم می‌آیند، هم از نظر دینی مورد تهمت قرار می‌گیرند و هم به آنان، پلیس و ماموران دولت شما، بی احترامی می‌کنند. آلات و ادوات موسیقی آنان را ضبط و نگه می‌دارند. آنان را تهدید می‌کنند. من حاضریم یکی از ماموران نیروی انتظامی کلیبر را به شما نشان دهم (هر سال در آن روزها، در لباس شخصی، مسافر کشی می‌کند) که به مسافران توهین می‌کند. کسانی را که به آن جا آمده‌اند... می‌نامد که به خاطر تجزیه طلبی و به بهانه بابک، در قلعه، جمع شده‌اند؟

من اعتراف می‌کنم که 21 آذر 1324 و 1325 جزو تاریخ آذربایجان است. چه شما آن را از تاریخ ایران، بدانید یا ندانید. در آن سال، خدماتی به آذربایجان داده شده که مشابه آن‌ها، در آن فرصت اندک، انگشت شمار هم نیست. نوعی حکومت منطقه‌ای تشکیل شد که مثال زدنی است و شیوه جدیدی از مدیریت و مملکت داری را به ایران آورد. می‌دانیم که رهبران آن حرکت، معصوم نبودند. من نمی‌گویم که خطایی نداشته‌اند اما آیا آنان، آذربایجان را به عنوان دولت مستقل، به کشورهای خارجی و سازمانهای بین‌المللی معرفی کردند؟ آیا از آذربایجان با نام کشوری مستقل نام بردند؟ آنان کدامین خیانت غیر قابل چشم پوشی را انجام داده‌اند که اکنون پلیس دولت شما، اجازه نمی‌دهد، جوانان علاقه‌مند به او، در شبستر، در پارک مشروطه، در گورستان امامیه، در گورستان طوبی، در پارک باغ گلستان، اجتماع بکنند؟ چرا کارگزاران آنان، به مردم اجازه نمی‌دهند، در جایی اجتماع کنند؟ چرا هر سال، پلیس و لباس شخصی‌هایش، ناامنی ایجاد می‌کنند؟ جوانان را می‌زنند. دستگیر می‌کنند. در کلابتری‌ها یا اداره مبارزه با مواد مخدر یا در اداره اطلاعات پلیس، بازجویی می‌کنند؟ برای آزادی آنانی که حتی یک کلمه بر خلاف جمهوری اسلامی و رهبران آن سخنی نگفته‌اند، وثیقه می‌گیرند؟ آنان را برای محاکمه به دادگاه انقلاب تحویل می‌دهند؟

من اعتراف می‌کنم که برای دادن این گونه خبرها، ترسو هستم و بودم. به جان خود بیمناکم که لباس شخصی‌های پلیس، بزنند و این بار، بکشند.

در 21 آذر (چند روز پیش) به گورستان امامیه تبریز رفتم تا از نزدیک شاهد اجتماع و روند جریان حضور جوانان علاقه‌مند به شخصیت‌های تاریخی آذربایجان، باشم. هنوز از تاکسی پیاده نشده بودم که خود را در میان دهها پلیس و لباس شخصی یافتیم که به زنان و مردان اجازه نمی‌دادند تا وارد گورستان امامیه شوند. تعدادی از جوانان را زده بودند که هنوز علامت آن کتک کاری، بر روی بدن تعدادی از جوانان، دیده می‌شود.

طبق گزارشهای نه چندان موثق، پلیس و لباس شخصی‌های حدود 80 جوان را که 5 تن از آنان، دختر بودند، دستگیر کردند. اغلب آنان را در همان شب، با اخذ وثیقه یا ضامن، آزاد کردند. آیا می‌دانید که نجفی، پسر بچه 5 ساله هم بازداشت پلیس را تجربه کرد و چند ساعت را در بازداشت به سر برد؟ راستش را بخواهید، من از ترس جوان مرگ شدن، فرار را برقرار ترجیح دادم. می‌دانید که مردم آذربایجان در هیچ مقطع تاریخی، به ایران خیانت نکرده است. چه آن زمانی که قدرت داشت و می‌توانست. چه آن زمانی که در اشغال بود. آیا گرامی داشت یاد ستار خان و باقر خان (به هر بهانه‌ای) تجزیه‌طلبی است که هر کس در روز موعد بر سر مزار باقرخان بیاید، مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد و زندانی می‌شود؟ آیا به شما گزارش داده‌اند که چه تعداد از جوانان آذربایجانی را در سالروز مشروطه و همزمان با سمینار دولتی گرامی داشت سالروز مشروطه، در اطراف قبر سالار ملی ایران در تبریز، زده و بازداشت کرده‌اند؟

آیا ستار خان و باقر خان، مشروطه را دوباره زنده کرده و به ایرانیان هدیه نکردند؟ آیا نمی‌توانستند، حکومتی مستقل تشکیل داده و از آزادی و قانون برای همه ایران و ایرانیان، چشم پوشی کنند؟ حال چرا و به چه اتهامی، هر کس را که نام و یاد او را زنده نگه می‌دارد، پان‌ترکیسم و تجزیه‌طلب می‌نامند؟ آیا در 4 - 5 سال اخیر که قانون خواهی و حق خواهی آذربایجان و آذربایجانی، به این شکل تبلور کرده، یکی از ماموران شما زخمی شده یا فحشی شنیده که انتقام آن را از مردم تبریز و آذربایجان می‌گیرند؟ یا پاداش خدمت پدرانشان را بدین گونه به آنان پس می‌دهید؟

ملت شریف ایران! آقای رئیس جمهور!

من اعتراف می‌کنم که تا کنون به این مسائل نپرداخته‌ام. در حالی که طبق اصول حرفه و شغلم، اینها، اخبار بسیار مهمی بوده‌اند و هستند. مگر می‌توانم؟ اگر این بار هم، کمی ابرام می‌کردم تا به شغل خود بپردازم، کشته می‌شدم. شك ندارم که کشته می‌شدم. هنوز محاکمه کسانی که من به شما از دست و رفتار حیوانیشان، شکایت کرده‌ام، آغاز نشده است و آن‌ها از من و کارم بسیار دلگیر هستند. همچون مار زخم خورده‌ای که به دنبال فرصت می‌گردند. راستی، از سرانجام شکایت من چه خبر؟ می‌بینیم که لباس شخصی‌ها هیچ کم نیاورده‌اند. یا شما دستوری صادر نفرموده‌اید یا آنان به دستور دولت شما، تره خورد نکرده‌اند. راستی! شما بفرمایید، تکلیف ما اقوام ایرانی، با پلیس شما چیست؟ چه کنیم؟ به کجا و به چه کسی شکایت بریم؟ چرا پلیس دولت شما، ما را

انسان نمی‌شمارد؟ نه تنها پلیس شما از حقوق، جان، مال و ناموس ما دفاع نمی‌کند بلکه خود، سر دسته گروه پامال کنندگان حقوق ما شده است؟

ملت ایران! آقای رئیس جمهور!

از قدیم گفته اند: "مرگ خوب است اما برای همسایه!" شما، اندیشه‌ورزان و فعالان سیاسی هم مرگ را برای ما و زندگی، رفاه و امنیت را برای خود می‌خواهید. آیا مرگ ما پیرامونیان، کادویی از مرکز است؟ من تا کنون در مورد فشار زجرآور بر قوم آذربایجان و خفقانی که بر آنان حاکم است، چیزی ننوشته‌ام. دردها و رنج‌های آذربایجان را از طریق رسانه‌ها، با این ملت ایران در میان نگذاشته‌ام. آنان را با دردمان آشنا نکرده‌ام. دنیا و شما هم ما را فراموش کرده‌اید. گویا که هیچ وقت، نبوده‌ایم. یا اگر بوده‌ایم، در بهشت و امنیت، می‌زیسته‌ایم که صدایمان در نیامده است.

من خطا کرده‌ام. می‌دانم اما آیا شما پی برده‌اید که دولت شما و کارگزارانتان، با نام شما با این اقوام چه کرده‌اند و چه می‌کنند؟ آیا تاکنون فرصت کرده‌اید تا از وزیر محترم کشور و همکار من در روزنامه سلام، سوال بفرمایید؛ به چه تعداد درخواست تشکیل حزب در میان ترک‌ها، کردها، بلوچ‌ها، عرب‌ها، لرها و... مجوز داده‌اند؟

شما می‌دانید که دهها حزب سیاسی در تهران تشکیل شده و در استان‌های کشور شعبه دایر کرده است. اما چه تعداد از مردم این مناطق از آن‌ها استقبال کرده‌اند؟ نمی‌دانم به شما گزارش داده اند یا نه که چه تعداد از فعالان سیاسی این مناطق با مراجعه به بخشداری‌ها، فرمانداری‌ها و استانداری‌ها، خواستار تشکیل احزاب محلی، بر اساس قوانین و چارچوبهای قانونی جمهوری اسلامی ایران شده‌اند. اما تا کنون نتیجه‌ای عاید آنان نشده است.

شما در جریان هستید که هر قومی و استانی مسائل خاص خود را دارد و مردم آن هم مثل بقیه مردم سراسر کشور، حق دارند، دارای احزاب بومی با گرایش‌های بومی باشد. آیا اجازه می‌دهید، کردها، بلوچ‌ها، عرب‌ها و... سنی هم، احزاب ویژه خود را داشته باشند تا اهداف بومی و منطقه‌ای خود را پیگیری کنند؟ می‌دانیم که یکی از اهداف اقوام ایرانی، تدریس زبان قومی در مدارس است. همچنین آنان می‌خواهند، معلمان مدارس را از میان قوم خود برگزینند. این در حالی است که اغلب معلمان مناطق سنی نشین، شیعه هستند و به جای آموزش اصول و عقاید سنی، به آنان عقاید شیعه را می‌آموزند.

این در حالی است که به اقلیت‌های بسیار اندک دینی که البته حقشان هم هست، نظیر ارمنه، یهودیان و زرتشتیان، اجازه داده می‌شود تا در مدارس ویژه خود تحصیل کنند. معلمان، هم زبان و هم دین خود را داشته باشند و در کنار زبان فارسی، به زبان خود هم آموزش ببینند. این در حالی است که کل ارمنه یا یهودیان یا زرتشتی‌های کشورمان کمتر از 100 هزار نفر هستند. اما دولت شما در این راستا، چه امکاناتی برای اقوام ایرانی ترک، کرد، لر، بلوچ و عرب داده است؟ راستی منشاء این تبعیض چیست؟ فشارهای جهانی؟! آیا این اقوام هم باید دست به دامان دادگاه‌ها و سازمان‌های بین المللی شوند تا حقوق خودشان را به آنان بدهند؟ و به شخصیت فردی، اجتماعی، قومی و دینی آنان، احترام گذاشته شود؟

آیا شما سراغ دارید که احزاب تهرانی از مسایل اقوام ایرانی و حقوق آنان حمایت کرده باشند. یا برنامه‌ای برای توسعه آن مناطق ارائه بدهند (اگر چه برای تهران هم نداده اند)، آیا از زندانیان سیاسی، غیر سیاسی، مذهبی و از کشته شدگان اقوام ایرانی، حمایت کرده اند؟ آیا از نحوه برگزاری دادگاه‌ها برای محاکمه متهمان قومی، انتقاد کرده اند؟...

ملت ایران! آقای رئیس جمهور!

در چند سال گذشته، نیروهای انتظامی- امنیتی، مجال هیچ گونه حرکت اصولی و قانونی را به آذری‌ها نداده‌اند. در مقابل، اتهام‌های گوناگونی به آنها زده‌اند. حداقل آزادی‌های رایج در تهران را از آنان دریغ داشته‌اند. اغلب جوانان فعال و سیاسی آذربایجان، مشت و لگد پلیس، بازداشتگاه آن و فحش‌های رکیک لباس شخصی‌ها را تجربه کرده‌اند.

من به عنوان یک خبرنگار، از شما می‌پرسم (تا به مردم خبر بدهم) اگر شما به جای مردم تبریز، اردبیل، مشگین شهر، شبستر، ارومیه، سنندج، کرمانشاه و... بودید، چه می‌کردید؟ اگر 25 سال تلاش می‌کردید و دولت به شما، هر روز سخت‌تر از روز پیش می‌گرفت، چه نتیجه‌ای می‌گرفتید؟ چه راه قانونی در جلو پای این اقوام و فعالان سیاسی آن‌ها می‌گذارید؟

اگر مقام‌های رسمی و پلیس، به شخصیت‌های تاریخی شما فحش می‌دادند، به شما اجازه نمی‌دادند، از آنان قدر دانی کنید، یاد آنان را گرامی بدارید، به شما اجازه نمی‌دادند، خواست‌های خود را چاپ و منتشر کنید. اگر به شما اجازه نمی‌دادند، از شهرهای خود خارج شوید و در کوه‌ها، گرد هم آید و عقاید، مسایل و مشکلات اجتماعات را نقد و بررسی کنید، اگر به هر کجا می‌رفتید، شما را تفتیش، بازرسی و بازجویی می‌کردند، توهین می‌کردند، زندانی می‌کردند، محاکمه می‌کردند، برایتان پرونده سازی می‌کردند، به شما کار نمی‌دادند، چرا که خواست‌های قومی داشتید، چه می‌کردید؟ آیا باز هم فکر می‌کردید که شما هم جزو ایران و ایرانی هستید؟ یا مثل اسیران و فراری‌ها با شما رفتار می‌شود؟ آیا به این نتیجه نمی‌رسیدید که اگر مستقل بودیم و دولت مستقل داشتیم، پلیسمان به ما احترام می‌گذاشت. دولتمان به ما اجازه می‌داد به زبان مادریمان، آموزش ببینیم. تاریخ و فرهنگ خودمان را بیشتر بشناسیم. از شخصیت‌های خود دفاع کنیم. حزب داشته باشیم تا خواست‌های اجتماعیمان را جمع بندی کرده و در پارلمان و دولت، به شکل قانون و عمل، در آورد. آیا به این جوانان حق نمی‌دهید که رو به سوی استقلال خواهی بیاورند؟ چون دولت و جمهوری اسلامی ایران، در دادن حقوق طبیعی آنان هم، خست می‌ورزد؟ آیا نباید از جوانان سر خورده اقوام ایرانی انتظار داشته باشیم که چشم به آن سوی مرزها و به کشورهای دیگر بدوزند که همدلی شان، بهتر و بیشتر از تهرانیان و حکومتیان مرکز، نسبت به پیرامونیان، است؟

ملت ایران! آقای رئیس جمهور!

می‌خواهم بدانم که چه کس، کسان، سازمان‌ها و نهادهای ایرانی می‌خواهند آذربایجان را از ایران جدا کنند؟ آیا ملت و قوم آذر بایجان می‌خواهد یا مقام‌های دولتی و پلیس؟ چه افراد و سازمان‌هایی با اعمال خود، مردم را به سمت تجزیه طلبی، هل می‌دهند و پیش می‌رانند؟ مطمئن باشید که فکر تجزیه از بیرون مرزها به ایران وارد نمی‌شود. بلکه فکری است که کل سیستم نظامی و

امنیتی، آن را به مردم القا می‌کنند و مردم آن را از رفتار پلیس شما، استنتاج می‌کنند.
آقای رئیس جمهور! اگر نگران تجزیه ایران هستید، امروز حقوق قانونی اقوام را به آنان برگردانید. چرا از اداره ایران به شکل فدرال، نگران هستید؟ تاریخ نشان داده است که کردستان و آذربایجان، می‌توانستند، استقلال خود را اعلام کنند. اما نکردند ولی مایل بوده و هستند تا حکومت‌های خود مختاری داشته باشند که با توجه به فرهنگ و تمدن و منطقه جغرافیایی و قومی، خود امور خودشان را اداره کنند و احساس کنند که خودشان، مسئول وضع خودشان، هستند.
مطمئن باشید که هیچ کشوری از راه خود مختاری یا فدرالیسم، به تجزیه راه نبرده است. بلکه بار دوش دولت، کاهش یافته و دولت به مسایل کلان پرداخته است. این تجربه در آلمان، سوئد، سوئیس، کانادا، آمریکا و... موفقیت خود را نشان داده است.
در پایان از ملت ایران و رئیس جمهور آنان می‌خواهم، امنیت و آزادی ما آذربایجانیان، به ویژه ما خبرنگاران اقوام ایرانی را در کسب و انتشار آزادانه اطلاعات و اخبار، تامین کند.
در کدام جلسه می‌توانیم حاضر شویم، بدون این که سایه شوم و شرورانه پلیس و لباس شخصی‌هایش در کنارمان نباشد؟
ملت ایران و اقوام ایرانی، در آینده نه چندان دور، سران حکومت، شما و ما را محاکمه خواهند کرد و رای خود را صادر کرده و تا پایان جهان، در کتاب‌ها، آموزش خواهند داد.

زنده باد ایران
زنده باد اقوام ایرانی
زنده باد آزادی
زنده باد آزادی کسب و انتشار اخبار و اطلاعات

با تقدیم احترام
انصاف‌علی هدایت
روزنامه‌نگار آزاد و مستقل
تبریز
1382 / 9 / 23